



دوشنبه ۳ شهریور ۱۴۰۴
وطن امروز | شماره ۴۳۹۶

فرهنگ و هنر

به عبارت دیگران

تأکید امام رضا(ع)

بر نظارت اجتماعی

امام رضا علیه‌السلام فرمودند: «زمانی که مردمان به کارهای ممنوع دست زنند و هر کس هرچه دلش خواست عمل کرد، بدون آنکه کسی نظارت کند، (در این صورت) مردم همگی به فساد و تباهی دچار می‌شوند».

محمد حکیمی / فرازهایی از سخنان امام رضا(ع)

انتشارات آستان قدس رضوی - ج ۱، ص ۴۸



کردآورنده: نفی دراکام

نمی‌خواهم از دواج کنم!

امام رضا(ع) فرمودند: زنی به امام باقر(ع) عرض کرد: خدایت نیکو گرداند، من زنی تارک دنیا هستم. حضرت فرمود: منظور از ترک دنیا چیست؟ عرض کرد: نمی‌خواهم هرگز ازدواج کنم. حضرت پرسید: چرا؟ عرض کرد: دنبال کسب فضیلت هستم. حضرت فرمود: دست بردار! اگر در این کار فضیلتی بود فاطمه(س) از تو سزاوارتر به آن بود. (در حالی که هیچ‌کس نیست که در فضیلت بر او سبقت گیرد. محمد محمدی‌ری‌شهری / میزان الحکمه انتشارات دارالحدیث - جلد ۵، صفحه ۸۵)

تفنگ‌های آب‌پاش سیداسدالله لاجوردی!

در استادیوم امجدیه جا برای سوزن انداختن نبود. ۳۰ هزار تماشاگر، کپک تا کپک نشسته بودند. جمعیت آنقدر زیاد بود که عده‌ای سر پا ایستاده بودند. سوت و بوق و کف‌زدن‌های تماشاگران، گوش آدم را کمر می‌کرد. صدا به صدا نمی‌رسید. جمعه ۲۱ فروردین‌ماه ۱۳۴۹ بود و همه آمده بودند تا در فینال سومین دوره جام باشگاه‌های آسیا، بازی بین ۲ تیم تاج از ایران و تیم هاپوئل تل‌آویو از اسرائیل را تماشا کنند. خیلی‌ها که علاقه‌ای به فوتبال نداشتند، آمده بودند نفرت خود را از حضور اسرائیلی‌ها در تهران نشان بدهند. چند نفر از مقام‌های ۲ طرف در جایگاه ویژه نشسته بودند. گروهی از یهودی‌ها هم برای تشویق تیم‌شان در ردیف‌های زیر جایگاه نشسته بودند. یکی از یهودی‌های پولدار به اسم ثابت پاسال، بلیت‌های بازی را خریده و در اختیار آنان گذاشته بود. نیروهای کماندویی سرتیپ سعید طاهری، مسؤول حفاظت از مقام‌ها و جلوگیری از اغتشاش بودند.

سرتیپ رحم سرش نمی‌شد؛ مردی بود خشن و بددهان که در جریان قیام ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ مردم را مورد ضرب و جرح قرار داده بود. اسدالله و اعضای هیات‌های مؤتلفه اسلامی در آخرین روزهای اسفند ۱۳۴۸ متوجه شدند که تیم هاپوئل اسرائیل برای حضور در جام باشگاه‌های آسیا به تهران خواهد آمد. روز اول مسابقات، دور تا دور استادیوم، پرچم کشورهای حاضر در سومین دوره جام باشگاه‌های آسیا را جابه‌جا نصب کرده بودند. چند نفر از اعضای هیات‌های ۴ گوشه استادیوم بین تماشاگران نشسته بودند. آنها داخل آپشن‌های بنزین ریخته و با خودشان به استادیوم برده بودند. آنها یکی‌یکی از سر جای‌شان بلند شدند و به طرف پرچم‌های اسرائیل رفتند و در فرصتی مناسب به روی آنها بنزین پاشیدند و با فندک آتش زدند. نیروهای سرتیپ طاهری، وقتی قضیه را فهمیدند که دوستان اسدالله همه پرچم‌های اسرائیل را آتش زده و بدون اینکه کسی متوجه شود، از استادیوم خارج شده بودند!

عده‌ای از تماشاگران هم یک چشم‌شان را با چشپند یا پارچه بسته بودند. آتا موشه‌دایان وزیر جنگ اسرائیل را به سخره بگیرند! و آدا درمی‌آوردند و با هم می‌خواندند: موشه‌دایان به من گفت/ چی گفت؟/ در گوش من گفت/ چی گفت؟/ ترس و لرز گفت/ چی گفت/ من از ایران می‌ترسم/ من از ایران می‌ترسم...

سازان ناطق/ به سختی پولاد به نرمی لبخند روایتی داستانی از زندگی شهید سیداسدالله لاجوردی

انتشارات سوره مهر - صفحات ۳۳ تا ۳۶

آرامش و گلدسته‌های حرم

از داخل قفسه کتاب دعا برمی‌دارم و به دنبال جای خوبی برای نشستن می‌گردم. نقش‌هایم را درمی‌آورم، دست می‌گیرم و روی فرش‌ها قدم می‌زنم. روبه‌روی یکی از گلدسته‌های مسجد می‌ایستم. به آسمان نگاه می‌کنم، هنوز کاملاً سیاه است. کف کفش‌ها را می‌چسبانم به هم. می‌نشینم و کفش‌ها را روی فرش می‌گذارم. زانوهایم را خم می‌کنم و در بغل می‌گیرم و خیره می‌شوم به گلدسته‌ای که می‌رود به سمت آسمان. نسیم خنکی به صورتم می‌خورد. به ساعت نگاه می‌کنم. هنوز تا اذان خیلی مانده است اما من نگران گذشت زمانم. دوست دارم ۳-۲ ساعت در همین‌حال بنشینم. هر از گاهی کیبوتری بالای سرم بال‌بزند و دور ایوان ایستاده بنشینند و من چشم‌بازم به گلدسته‌ای که رویش نوشته یا مالک... یا مقتدر... یا غافر... و نسیم آرام و با احتیاط بخورد. به صورتم. آنقدر منتظر بنشینم تا موقع نماز شود. سلمان هم کم‌کم پیدایش بشود. برود کنار حوض، آستین‌هایش را بالا بزند و وضو روی وضو بگیرد. مگر می‌شود سلمان از خواب بیدار شود و وضو نگیرد. چقدر این مردها راحت هستند که می‌توانند با آب حوض، تازه‌تازه وضو بگیرند و نماز بخوانند. من آرزویش به دلم می‌ماند. همین یک امشب برای ۷ بار مشهد آمدنم بس است! تمام چادرم خیس آب شد برای اینکه دست‌های آستین بالا زده‌ام از زیر چادر بیرون نیایند و کسی نبیند. هر چند تا وقت نماز، وضویم کهنه می‌شود.

سارا عرفانی / پنجمینشنبه فیروزه‌ای انتشارات نیستان - صفحات ۸۶ و ۸۷

حضرت امام حسین(ع):

کسی که دوست دارد لاجش به تأخیر افتد و روزش افزایش یابد، صله رحم به جا آورد.

روزنامه سیاسی، فرهنگی، اجتماعی، اقتصادی

صاحب‌امتیاز و مدیرمسئول: محمد آخوندی
مدیر عامل: رضا شکیبایی
سردبیر: سید عابدین نورالدینی

نشانی: خیابان انقلاب اسلامی، بین حافظ و خیابان ولیعصر (عج)، کوچه سعید، پلاک ۹
روابط عمومی: ۶۶۴۱۳۷۹۲ | تلفن: ۶۶۴۱۳۷۸۳ | نمابر: ۶۶۴۱۴۱۳۷
پست الکترونیک: info@vatanemrooz.ir | واتسان: vatanemrooz
چاپ: موسسه جام‌چم پرتز برنا | توزیع: نشر گستر امروز: ۶۱۹۳۳۰۰۰



مروری بر سریال‌های تلویزیونی با موضوع اشغال ایران در جنگ دوم جهانی

رنج‌های فراموش نشدنی میهن



اول و دوم را دیده بود، گرسنگی‌شان را دیده بود و ریختن خون‌های بی‌گناه‌شان بر زمین را دیده بود، وقتی به درجه اجتهاد و جایگاه مرجعیت رسید، برای برگرداندن عزت مردم ایران مبارزه‌ای را تا پای جان آغاز کرد. ۳۹ سال بعد از شهریور ۲۰ در شهریور سال ۵۹ هم مجدداً ایران مورد تعرض بیگانگان قرار گرفت و ایسن بار هم تمام آن دول متفق، به رغم اختلاف‌های سیاسی متعدّدشان، در حمایت از متجاوز به خاک ایران یکدست و همصدا شدند. این بار اما حاکمیت کشور مرام و مسلک دیگری داشت و مردم متحد بودند و ایستادند و جنگیدند و نصرت الهی هم فرا رسید.

جنگ دوم جهانی و اشغال ایران به دست متفقین یکی از تلخ‌ترین تروماهای تاریخی ملت ایران است که تا به حال بارها در فیلم‌ها و سریال‌های متعدد از چند زاویه مختلف به آن پرداخته شده است. در ادامه به تعدادی از مشهورترین مواردی که فیلم‌سازان ایرانی به ماجرای جنگ دوم جهانی در سریال‌ها پرداخته‌اند اشاره می‌شود. نکته این است که عمده این موارد در کارهای تلویزیونی بوده است نه سینمایی و در سینما تنها به آثاری با نام‌های «در مسیر تندباد» و «استرداد» می‌توان در این زمینه اشاره کرد. بخشی از این قضیه را می‌توان در ماهیت تجاری سینما دید که کمتر سراغ چنین سوز‌هایی می‌رود و بخش دیگر به ماهیت خود قضیه که قرار است روایت شود، یعنی جنگ دوم جهانی برمی‌گردد. پرداختن به این موضوع در بستر طولانی‌تری مثل سریال تلویزیونی بهتر امکان‌پذیر است تا یک فیلم سینمایی.

خدایش بود. کار اما قرار بود تا استعفای خود رضاخان و تبعیدش به دورافتاده‌ترین جزیره آفریقا پیش برود. متفقین به ایران حمله کردند و کشور ۳ روزه اشغال شد. آن روز سیدروح‌الله خمینی که طلبی‌های جوان بود، در میدان شاپور تهران کنار شیخ حسین قمی ایستاده بود. می‌دید که ارتشی‌های ایران فرامی‌کنند و تعدادی از سربازان، دنبال شتری فراری افتاده‌اند تا از بار آن چیزی ببقند و برای رفع گرسنگی بر دارند. می‌گفت طلب‌های متفقین بالای سر تهران می‌چرخیدند و مردم را می‌ترساندند اما شیخ حسین با کمال طمأنینه ایستاده بود و سبیل‌هایش را تاب می‌داد؛ انگار اصلاً خبری نیست. من هم مثل او، انگار اصلاً خبری نیست. روزهای سختی در پی اشغال ایران بر مردم این سرزمین گذشت. با اشغال ایران، پس از جنگ اول جهانی، برای بار دوم متفقین جهت تأمین آذوقه سپاه‌شان، غلات ایران را غارت کردند و یک خطی بزرگ و مصنوعی پدید آوردند. میلیون‌ها نفر از گرسنگی مردند و جاهایی که نان گیر می‌آمد هم نااوها خاک‌اره را قاطی آرد می‌کردند تا بتوانند چیزی طبخ کنند. سید روح‌الله خمینی که مدتی بعد از شروع این حمله به قم رفت، می‌گوید یک روز در اواخر حضور نظامیان خارجی در ایران دست در دست بچه‌ای که همراه بود داشتیم می‌زفتم و ناگهان آن کودک فریاد زد: نون! مدتها بود که نان سنگک را ندیده بود و حالا که داشت می‌دید از جا پرید.

همین مرد که تحقیر مردم ایران در ۲ جنگ بین‌الملل

بگذار نصفه باقیمانده صورتم را بتراشم و بعد بیایم؛ اما دم در که رسید، دید منصور صبر نکرده و رفته. عمری هم با اتومبیل خودش به سمت گلستان راه افتاد و در حیاط کاخ به جمع شاه و نخست‌وزیر ملحق شد. جواد عمری که آن روزها کفیل وزارت خارجه بود می‌گوید: بعد از صحبت با شاه و چند جلسه کاری فشرده و گفت‌وگو با سفرای روس و انگلیس، وقتی رضاشاه فهمیده بود اصرارش روی پرسیدن علت حمله بی‌فایده است و بحث دارد با زور جلو می‌رود نه منطق، به او گفتم به نظر من بهتر است از سیاست بی‌طرفی دریابیم. شاه نگاهی به من انداخت و سری به تاسف تکان داد و گفت هر چه مصلحت می‌دانید انجام بدهید. گفتم به نظر چاکر بهتر است برای این کار ما کنار برویم و کلبینه دیگری مامور بشود چون این کلبینه قبلاً اعلام بی‌طرفی کرده بود. شاه ساکت شد و چند لحظه با نوک عصایش ش‌ن‌های یکی از باغچه‌های سعدآباد را زیر و رو کرد و گفت: پس من چه کارام؟

-اعلی‌حضرت مافوق این حرف‌ها هستند. وقتی سیاستی مورد قبول اعلیحضرت قرار نگرفت، دولت جدیدی را برای سیاست جدیدی مأمور می‌کنند. طبیعتاً رضاشاه اینقدر ساده نبود که نفهمد این زبان‌بازی‌های مودبانه، پشت خودشان چه معنایی می‌دهد. برگشت و از پله‌های کاخ به سمت اتاقش رفت و در راه گفت برو منصور را پیش من بیاور. نیم‌ساعت بعد منصور آنجا بود. رضاخان به او گفت شما استعفا بده و او هم از

سوم شهریور ۱۳۲۰، رج‌جلی منصور، غرق در خواب بود که سفرای روس و انگلیس نیمه‌شب رفتند در خانه‌اش تا به عنوان نخست‌وزیر ایران خبرش کنند که به کشورت حمله کرده‌ایم. منصور بعدها در مصاحبه‌اش با گنجینه اسناد وزارت خارجه گفت: به وزیر مختار انگلیس یعنی همان سفیرشان گفتم چنین روی‌های علیه ایران هیچ دلیلی نداشته جز اینکه بگویم در جهان ما هیچ عدالتی نیست و هر چه درباره آزادی ملل و حق و عدالت گفته می‌شود فقط تبلیغات است و بس. چند وقت پیش، وقتی وزیر مختار ایتالیا در یونان نیمه‌شب رفت سراغ رئیس دولت میزبان و اخطار حمله داد، در تمام محافل انگلیس علیه‌اش حرف زدند و گفتند گفت‌وگو رفتارش جابرانه بوده. پس چرا آن رفتار را بد می‌دانید و کار خودتان را صحیح؟ سفیر انگلیس جواب داد در مسکو هم سفیر آلمان ساعت یک نیمه‌شب رفت پیش وزیر خارجه شوروی و قطع رابطه‌شان را اعلام کرد. گفتم کیفیت و مورد قضیه کاملاً فرق دارد اما دیگر بحث جلوتر نرفت، چون فایده‌ای نداشت. منصور، صبح علی‌الطوع دودید به سمت کاخ گلستان. در راه رفت سراغ جواد عمری که صبح زود داشت صورتش را اصلاح می‌کرد. همانجا به عمری که جلوی آینه بود، ماجرا را شرح داد و گفت سوار ماشین شو تا برویم پیش شاه. عمری گفت



میلاد جلیلی زاده

کیف انگلیسی | ضیاءالدین دری

داستان سریال کیف انگلیسی به وقایع سیاسی دهه ۱۳۲۰ ایران می‌پردازد؛ یکی از مهم‌ترین و حساس‌ترین مقاطع تاریخی کشور که نطفه بسیاری از تحولات سیاسی و حکومتی ایران در آن منعقد شد: پایان جنگ دوم جهانی، سقوط رضاشاه و جان‌شینی محمدرضا پهلوی. ظهور جریان‌های سیاسی سه‌گانه ملی - مذهبی - مارکسیستی، نفوذ تدریجی آمریکا در

کشور، مضاعف شدن اهمیت اقتصادی نفت در معاملات و معادلات سیاسی، غائله آذربایجان، آغاز دومین دوره طلایی احزاب و مطبوعات و... هر یک از این حوادث علاوه بر جایگاه خاص‌شان در حافظه تاریخی جامعه ایران در بطن خود جذابیت‌های موضوعی خاص و حتی به لحاظ دراماتیک قابلیت‌های فراوانی برای پرداخت ادبی و هنری داشتند.

در چشم باد | مسعود جعفری جوزانی

سریال در چشم باد چنانکه از اسم آن پیداست، به تاریخ ایران از چشم‌انداز سریع و برقی‌آسایی مثل باد می‌نگرد و پدیری را نشان می‌دهد که خلبان است و در زمره شورشیان پادگان قلعه‌مرغی، با وجود اینکه حکومت ایران دست از مبارزه با متجاوزان خارجی برداشته و هم‌زمانش می‌خواهند بچکنند و اجازه حضور دشمن را ندهند. ماجرا از هزارتوی اتفاقات مختلفی می‌گذرد و نهایتاً این پدر را به پسرش در روز فتح خرمشهر وصل می‌کند. جزئیات ماجرای اشغال ایران به دست متفقین در این مجموعه از چند زاویه نشان داده می‌شود. از یک سو مردم عادی را می‌بینیم که چگونه با این وقایع مواجه می‌شوند. از سوی دیگر نظامیانی را می‌بینیم که به آنها دستور تسلیم رسیده اما نمی‌خواهند تسلیم شوند و در سوی دیگر خود رضاخان را می‌بینیم که عصبانی است چون وعده‌های غرب به او همه دروغین بوده و به کشورش حمله شده است.

سرزمین مادری | کمال تبریزی

این مجموعه به بررسی تاریخ سیاسی - اجتماعی ایران از سال ۱۳۲۰ تا پیروزی انقلاب اسلامی در سال ۱۳۵۷ - بر بستر زندگی فردی به نام رهی می‌پردازد و در قالب ۱۳ فصل برای بخش آینده شده است. در فصل اول سریال، کودکی رهی که شخصیت اصلی سریال است به تصویر کشیده می‌شود که با اشغال ایران به دست ارتش متفقین

شروع می‌شود و ادامه پیدا می‌کند. در همان قسمت ابتدایی این سریال از یک سو رضاخان را با بازی جعفر دهقان می‌بینیم که در حال فرار از کشور است و از سوی دیگر مردم فقیر و بیچاره و مضطربی را که به هر سو دوان و روان هستند تا در این وضعیت آشوبناک بتوانند امنیت و تکیه‌ای نان پیدا کنند.

در شبکه‌های اجتماعی

@vatanemrooz

